

نامه حاج ملا محمد صادق قمی به ناصرالدین شاه قاجار

مجله وحید

حاج ملا محمد صادق قمی از علما و فقهای بزرگ قرن سیزدهم قم و از مجتهدین متنفذ و مقتدر آن دوره بوده و مورد توجه خاص دربار قاجار قرار داشته است. اعتماد السلطنه در المآثر والآثار در باره او می‌نویسد: «حاج ملا صادق قمی مجتهدی فحل بود و از مشایخ بزرگ شیعه به شمار می‌آمد.

در اخبار و آثار تتبعی کامل و استقرایی شامل داشت. از متفردات او^(۱) آن که چیدن سوی ریش را از بیخ - به حدی شبیه تراشیدن هم باشد - منع نمی‌فرمود. عطراله تربته»^(۲)

میرزا علی اکبر فیض در تاریخ قم خود که به سال ۱۳۰۳ نگارش یافته است در باره او می‌نویسد:

«جامع علوم و بارع همه فنون است. چنان که در هر یک از فنون کمال و رسوم افضال او را قدح معلی بود. در اوایل جوانی رخت به اصفهان کشید. قریب ۱۰ سال به تکمیل علوم مقدمات و ریاضی و کلام و علوم دیگر اشتغال داشت. پس از آن روی به نجف اشرف کرد و در حوزه درس حجة الاسلام شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام فقه و اصول را تکمیل فرموده، مجازاً مراجعت نمود. فیصل حکومت

۱- از متفردات او نیست شماره ۱۲ دوره نهم مجله وحید، صفحه ۱۷۷۱ دیده شود.

۲- المآثر والآثار. صفحه ۱۵۳

شرعیه این بلد منوط به قلم ایشان بود تا در سنه ۱۲۹۸ به دارجنان خرامید^(۱) صاحب مختارالبلاد می‌افزاید که:

«غالب تلمذش در اصفهان نزد مرحوم حاج شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه معالم بود و قریب هفت سال در نجف به تکمیل مبانی فقهی اشتغال داشت. سپس به قم آمده، حدود چهل سال حکومت شرعی این شهر با او بود تا در ماه شوال سال ۱۲۹۸ درگذشت و در مقبره شیخان قم مدفون گردید.

جنابش در تبحر علوم خاصه ادبیات در عصر خود ممتاز بود و همچنین در کثرت حفظ، چنان که اغلب مقامات حریری را محفوظ بوده و در سجلات خود به مناسبت می‌نگاشته. و نماز استسقای ایشان هم خود در قم مشهور و بر السنه و افواه مذکور است که هنوز اهالی از مصلی به منازل خود نرسیده غریق رحمت الهی گردیدند^(۲)»

میرزا آقا خان صدر اعظم نوری در دوره صدارت خود به سال ۱۲۷۲ مدرسه و مسجدی برای این عالم جلیل در نزدیکی خانه او در محله گذر قاضی قم بنا نهاده است که وصف بنا و متن کتابه‌های آن در سلسله مقالات مدارس قدیم قم^(۳) دیده می‌شود و وی تا پایان عمر در همان جا تدریس و اقامه جماعت می‌نموده است^(۴)

او چنان که گذشت سخت مورد توجه دربار قاجار بوده و ناصرالدین شاه در سفرهای خود به قم به دیدار وی می‌رفته است. حاجی کتابخانه‌ای مهم نیز داشته که پس از مرگ او متفرق شده و از خاندان وی بیرون رفته و در این میان نوشته‌های او نیز ناشناخته مانده است. برخی از کتابهای کتابخانه او را در قم دیده‌ام که وی به خط خود بر آنها حواشی و تعلیقات نگاشته است.

از حاجی نامه‌ای گلایه‌آمیز و تند در شکوه از مظالم و تجاوزات وزراء و عمال حکومت قاجار خطاب به ناصرالدین شاه در مجموعه خطی شماره ۳۶۶۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه (صفحات ۷۸ - ۸۵) و جنگ مخطوط شماره ۳۷۵ ج دانشکده حقوق (برگ ۵۰ ر - ۵۳ پ) هست که آن را به سال ۱۲۹۲ در حدود هفتاد سالگی در سفر

۱- تاریخ قم فیض. ص ۳۲ نسخه اصل و منحصراً ۲- مختارالبلاد، صفحه ۲۷۰ چاپ دوم

۳- قسمت هفتم شماره ۱۲ دوره نهم مجله وحید. مقدمه دیوان شرر صفحات «نب» و «نج» نیز دیده شود.

۴- مرآت البلدان ۴، ۱۱۵

دارالخلافه (تهران) پس از دیدار با شاه نوشته و با آن که ضمن نامه کوشیده است نسبت به شاه خوش آمدگویی کرده، خشونت نامه را جبران کند باز هم گویای دلیری قابل تحسین و موقع اجتماعی و نفوذ و اقتدار اوست.

حاجی در این نامه از تجاوزات مقرب الخاقان حاجی میرزا نصراله (شاید مستوفی گرکانی ممیز مالیات دیوانی) و دیگر عمال حکومت یاد کرده و از این که هیچ یک از مقامات دولتی به دست خط‌های شاه اعتنا نمی‌کنند اظهار تعجب نموده است. او می‌نویسد: «اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده نسبت می‌دهند» و می‌نویسد مأموران دولت خانه و هستی رعایای بی‌چاره را غارت می‌کنند و کسی نیست به داد مردم برسد، و از آه مظلومان باید ترسید. یا این که: «اگر از وزیر و امیری به شخص شاه شکایت شود رسیدگی به شکایت به همان وزیر و امیر واگذار می‌شود! و معلوم نیست سرانجام کار مملکت با این بساط به کجا خواهد کشید.»

به هر حال از نظر اهمیتی که این نامه در روشن ساختن وضع درهم ریخته و بلبشوی دوره فرمانروایی شاهان قاجار و همچنین دخالت مثبت روحانیان آن عهد در سامان بخشیدن به آشفتگی‌ها و جلوگیری از تعدیات و زورگویی‌های عمال حکومتی سلسله مزبور دارد، نیز از این رو که آن به هر حال اثری بازمانده از یکی از علما و فقهای عالی قدر و بنام قم در آن دوره است به نشر آن در این صفحات (با آن که پاره‌ای از مطالب و عناوین آمده در آن در وصف مخاطب نامه بطور کلی و علی‌الاصول نادرست است) مبادرت می‌رود و امید است برای کسانی که در تاریخ این دوره تحقیق می‌کنند قابل استفاده باشد.

متن این نامه در دو نسخه یاد شده اختلافات زیادی دارد و گویا در هر یک برخی از مطالب حذف و تلخیص شده است، در این جا متن بر اساس نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه به چاپ رسیده و برخی از جاها که در نسخه دانشکده حقوق اضافه‌ای هست افزوده شده که بیشتر موارد آن با قرار گرفتن میان دو قلاب مشخص است.

مدرسی طباطبایی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدله الذى يؤتى الملك من يشاء و ينزع الملك ممن يشاء، الذى امر بالعدل والانصاف و نهى عن الظلم والاعتساف، والصلاة على محمد و آله الحايزين لجميل الاوصاف.

و بعد چون دهقان مشیت ازلی تخم وجود بنی نوع انسان را در صحرای وسیع فضای امکان جز به جهت تحصیل معارف حقّه نکاشت و نقاش صنع لم یزلی نقش بدیع انموزج جمیع کلیات را در صفحه صحیفه وجود مگر به جهت تکمیل مکارم اخلاق شرعیّه ننگاشت لذا انبیاء مرسلین و سایل فیوضات غیر متناهیّه بودند که از حق به خلق برسارند و علماء که نواب انبیاء هستند می باید از ظل الله گرفته به رعایا که ودایع الهی و خزاین حضرت ظل الهی می باشند برسارند.

آن مواهب بی پایان و آن عطایای بی کران که باید به عامه رعایا عاید شود انصاف و عدل است که هیچ مملکت و هیچ رعیت آرامش و آسایش نداشته و ندارند الا به این خصلت حمیده و این صفت پسندیده. خلفا در این معنی اهتمام تمام داشته اند و پیوسته در مجالس خود علماء و وعاظ را (ملتزم نموده، ایشان را به ذکر مواعظ و نصایح مدح و انصاف). مأمور بلکه مجبور می نمودند تا از آثار پسندیده که نتایج عدل است همه روزه محفوظ باشند (و از اختلاف مملکت و ملت که نتیجه ظلم و جور است محفوظ بمانند). هر گاه به شرح احوال ایشان در کتب سیر و غیره رجوع شود صدق عرایض مشهود و معلوم خواهد شد. با این خصال ایشان را خلفاء جور می گویند در دنیا با این لقب زشت و در آخرت محروم از بهشت خواهند بود چرا که در اظهار یک کلمه حقّه مضایقه کردند.

از روزی که این خادم شریعت مطهره به آواز عدل و انصاف و وضع تنظیمات و جعل صنایع عدل مغرور و مشعوف شده به دارالخلافه آمدم چیزها دیده و دانسته ام که در این مدت هفتاد سال هرگز در خاطر من خطور نداشت. پادشاهی دیدم مویده، قلب مبارکش مرآت غیب نما، از رأفت و عدالت عدلی مجسم و انصافی مصوره، در حفظ ملک و ملت ساعی و جاهد و در راه رفاه رعیت عاشق و مایل. علاوه بر این همه عدل

ذاتی و فطری گویا ذات خجسته صفات همایونش خود رهنمایی به عدل و انصاف را فریضه دانسته و فهمیده همه روزه بر این امناء جور و اولیاء ظلم اعلام می فرمایند.

عصری است ضد خلفاء، دین علی بن یقظین در وجود مسعود همایون است و جور هارون الرشید در وجود وزراء (که اگر ایشان را اولیای جور گویند خلاف و گزاف نگفته اند چرا که در هر روز هزار کلمه حقه را کتمان می کنند و هزار حکم غیر ما انزل الله را عنوان). وقتی در حضرت نوشیروان از عدلش وصفها رانندند، گفته بود عدلی ندارم ولی کاری کرده ام که غیر از خودم در این ملک کسی قدرت بر ظلم ندارد. و در این دولت جاوید آیت غیر از وجود مسعود همایون همه کس قدرت بر ظلم دارد بلکه غالباً غیر از ظلم پیشه ای ندارند و از کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اندیشه ای:

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرأ
فالظلم مقدره یفضی الی الندم
تنام عیناک والمظلوم متنبه
یدعو علیک و عین الله لم تنم

مباشترین امور دیوانی که گاهی امناء و گاه اولیاء و گاه رجال و گاه ارکان خواننده می شوند جمعی کسبه شده اند که لیلاً نهاراً معامله می کنند، هر حکم که در باره هر یک از ایشان می شود اغماض و اهمال را فرض می دانند و قرض می دهند تا در خوردن مال دیوان یا اتلاف جان و مال مسلمانان به اضعاف بلکه به آلف استرداد کنند. چنان که بر ملا می گویند با فلان امیر یا فلان وزیر یا فلان حاکم چگونه می توان درستی (کرد و زشتی) نمود یا فلان دست خط را چگونه می توان مجری داشت؟ (به عقیده ایشان) این همه های و هو (و این همه گفتگو و این زمزمه انصاف و مهمه عدالت مخصوص) حمال و جمال است نه از برای ارکان و رجال.

در هر قضیه که متداعیین علی السوا باشند رجوع به مرجحات خارجیه می شود، (هر طرف به حسب اوضاع دنیا پیش و بیش است اگر حق محض و محض حق با طرف مقابل هم باشد پایمال و مضمحل است)، در هر طرف که یک نوکر علاوه از طرف دیگر، پیش است. و از بی انصافی و بی اعتدالی اگر در احقاق (حق) مظلومی اصرار یا اظهار بشود می گویند این دست خط ظاهری است، نمی دانم بطون سبعة دست خط از کجا برایشان کشف شده که ماها استنباط و استخراج نمی توانیم نمود؟ به چه دلالت

«بگیرند» و «برسانند» را به «نگیرند» و «نرسانند» توجیه و تأویل می‌نمایند؟ این خادم شریعت مقدسه که با هزار زحمت این جزیی ملک را فراهم کردم تا مدد معاش خود و عیال باشد و کل بر دولت و دیگران نباشم، با همه تفصیل از همه گذشتم که دست خط مبارک پادشاه اسلام در مملکت خود در نزد نوکرهای خانه زاد و علمای پایتخت خود زیاده از این بیشتر بی‌عظم و قدر نشود.

به طور تحقیق بدانند که دسته دسته دست خطها قطعی بتی در دست مردم مظلوم مانده به هیچ کس دسترسی ندارند. هرگاه ثبتي از دست خطهای مبارک بردارند بعد از مدتی از انجام آنها جويا شوید مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اولی باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد شدند مایوس و محروم مانده مقروض و مغموم مراجعت می‌کنند. گذشته از این که محض خیالات (هم) که شده در احقاق حقوق مردم در اجراء این دست خطها اعتنا ندارند به معاذیری متعذر می‌شوند که نعوذبالله به مذمت ولی نعمت خود منتهی می‌شود.

می‌گویند طرف مقابل سخت است، دست خط مبارک سست است و ظاهری است، فلان عمله خلوت از باطن خبر دارد، از تلون و تجدد اندیشه داریم، از ناسخ و منسوخ می‌ترسیم. به خداوند متعال چنین است که می‌گویند، ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجه به دهات و قنوات خود مجال نمی‌دهد اعانت مظلومی یا اعانت ملهوفی کنند. به عرض کسی گوش نمی‌دهند، بدهند ملتفت نمی‌شوند، بشنوند جواب نمی‌گویند تا حساب می‌گویند، ای کاش به این ناحساب هم مستعد باشند. مزیت انسان به نطق است، سکوت و خموشی چرا ممدوح شده؟ اعلاء کلمه حقه فضیلت داشته کتمان حق چرا (الحال) محمود و ممدوح است.

اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده و سوء طریقه نسبت می‌دهند. ای کاش قدری از این فساد عقیده برای ایشان پیدا می‌شد که این همه عدالت‌ها و انصاف مهمل و معطل نمی‌ماند. در مجلس... قدری را که رایحه عدل به مشام مظلومین رسیده بود مخرب نشاط خود دیده طی آن بساط کردند. نعوذبالله الجبار من شر الاشرار.

این همه عداوت با شرع از چه بابت است؟ مگر نه این شرعی است که ایشان را از تمجس و تنصر و تهود خلاص کرد؟ مگر نه احکام و عقود و مواریث و حلیت ازواج و اموال است که علما از قبل انبیاء فرموده‌اند.

فوالله لقد اصبحت الشریعة و اهیه القوی منقصمة العری مهدومة الارکان معدومة الاعوان.

احکام خدا را افسانه می‌دانند، دین و جماعت را دکان داری می‌شمارند، مدافعات شرعیه را مدد معاش می‌گویند، صیغ شرعیه را مکر و حیل می‌نامند. هرگاه چندی از این پیش علمای اعلام و ائمه دین را که مخازن احکام سید المرسلین می‌باشند با عوام کالانعام توفیری می‌دادند و توقیری می‌کردند این اوقات به جبران ماضی در تزییع آن عظم و احترام سعی و اهتمام تمام دارند، اگر کار بر این نسق بگذرد و عقاید باطنه ایشان برملا شود بر اسلام، سلام باید گفت و وداع باید کرد.

لییک علی الاسلام من کان باکیاً و قد ترک اعلامه و ودائمه

العیاذ بالله اگر صیغ شرعیه محل استهزا شود زن‌های جوان در حباله پیران (بدان دو کلمه عقد و نکاح چگونه از زنا و سفاح احتراز خواهند داشت) و هرج و مرجی بشود که اصلاح پذیر نباشد. گویا میل دارند که این اسم بی مسمی و این رسم بی اصل را هم از میان بردارند تا به کلی آسوده شوند. علوم انسانی و مطامع فرنگی

یریدون لیطفوا نورا لله باقواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون.

هر دقیقه داعی را حیرت بر حیرت افزوده می‌شود که کار این مردم با این وزراء چه خواهد شد. اگر عرض کنم فلان شخص به دست خط مبارک و توقیع همایون واقعی نگذاشت و مجری نداشت باز به همان وزیر رجوع می‌شود، «کر علی مافر» همین است، فی الحقیقه محظوزی به محظوزی مبدل می‌شود.

شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر

این امنا غیر از کارهای خود هیچ امر را کار نمی‌دانند و به درد احدی نمی‌رسند. محض تصدیق عرایض داعی و اطلاع از حالت رعایا جویا شوید که عرایض داعی چه بوده و چه واقع شده. در منزل جناب امام جمعه چه قسم صلح شده و چه نحو صیغه

محکمه شرعیه جاری نموده که مجال خیاری و خیالی باقی نمانده، صورت مجلس را مطالبه فرمایند مشهود رأی عدالت پیرا شود که هنوز تفصیل عرایض داعی و آن مصالحه نامچه را... نکرده چرا کلمات لاطائل بگویند؟ چرا حکم شرعی و سلطان را به مزخرفات باطل کنند. بر این مشت رعایا رحم کنید، از دست رفتند، فریاد رس ندارند، چیزی برای ایشان باقی نمانده است، بضاعت و سرمایه که هزار رعیت به آن تعیش می‌کنند اسباب یک اطاق شد و ملکی که هزار نفر به آن نان می‌خورند به خرج طویله امیری و وزیری رفت. چه بلایی شدند بر جان و مال مسلمین.

به صاحب شریعت قسم است که داعی قبله عالم را از نوشیروان عادل‌تر می‌دانم چرا که در اطراف او این گونه اگر این وجود همایون مویذ نبود، و دست غیب او را نگاهداری نمی‌کرد، نمی‌دانم چرا که در اطراف او این گونه، اگر این وجود همایون مؤید نبود، و دست غیب او را نگاهداری نمی‌کرد نمی‌دانم کار این مردم به کجا می‌رسید. اگر چه می‌دانم بعد از این غریضه که محض رضای خدا و اطلاع سایه خدا خود را مکلف و مأمور دانسته بی‌ملاحظه به عرض رسانیدم دیگران از جانب مقرب الخاقان حاجی میرزا نصرالله وکیل مطلق بلاعزل خواهند بود هست و نیست مرا بر باد خواهند داد.

محض قوام دولت و نظام ملت و دعای وجود مسعود همایون که دقیقه‌ای از خیال خجسته مآل عدالت غافل نیست. باز عرض می‌کنم با این حالت‌ها مردم تمام خواهند شد و خراب می‌شوند (آبادی عباد و عمارت بلاد و رفع فساد نخواهد شد) از عمر دعاگو چیزی باقی نمانده است.

فردا از این شهر و عنقریب از دنیا خواهم رفت. در شهری که احکام و ارکان دین را افسانه می‌شمارند، دست خط مبارک پادشاه اسلام را که مثل اولی الامر است محل اعتنا نمی‌دانند توقف حرام است. هر قدر زودتر برویم دیر شده است باید برون کشید از این ورطه رخت خویش. بر این خادم شریعت مطهر محقق شده است که دفع ظلم حاجی میرزا نصرالله برای داعی مقدور نخواهد شد و با این وزرا و امنای خائن که از هزار راه از او خوف و بیم و تمنای زر و سیم دارند هیچ حکم و دست خطی از پیش نخواهد رفت و لا اسناد شرعیه و احکام عرفیه از این بیشتر نمی‌شود که چند نفر عالم و

مجتهد اهل تقوی و فطانت مطلب را تمام کنند و صیغه شرعیه بخوانند و علماء دیگر که ارکان اسلام هستند تصدیق کنند. ناچار به ارض مقدسه قم معاودت می‌کنم و اگر در آن جا هم بر اولیای دولت گران و ناگوار است به عتبات عالیات ائمه هدی پناه می‌برم و تظلمات خود را در آن جا می‌کنم. عرض می‌کنم هفتاد سال است در نشر احکام شرعیه شما خودداری نکردم، جوانی را به پیری رساندم، بر من ظلم کردند به پادشاه اسلام تظلم کردم هشت دست خط اکید و کید محض عدل و انصاف صادر فرمودند رجال دولت اعتنا نکردند از من رفع ظلم ننمودند.

اولاً انتقام پادشاه اسلام را از این رجال صوری که در حقیقت خائن دولت هستند و بر خلاف میل و ضد اراده ولی نعمت خود کمر بسته‌اند می‌خواهم خواهند داد، خواهید دید.

ثانیاً در انتقام این پیر غلام شریعت که در نشر احکام و ترویج شریعت مطهره عمری گذرانیدم تعجیل می‌طلبم.

الظلمیه الظلمیه العجل العجل یا رسول الله و اوصیاء رسول الله.

غیرت اسلام این عرض را هم بر داعی فرض کرده است که به جسارت عرضه دارم که عزت دست خط‌های مبارک که عز خداداد است نگاه دارید و اگر بر حسب لزوم و وجوب صادر خواهید فرمود به عهده اشخاصی باشد که امتثال حکم همایون را فرض بدانند، شنیده‌ام جناب سپهسالار اعظم و جناب علاءالدوله و بعضی از رجال دیگر حالت اعتنایی دارند و احقاق حقوق مظلومان می‌کنند.

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

ای کاش این وزرا به قدر الظیف از این خادم شریعت مطهره رعایتی منظور می‌داشتند، خدا را به شهادت می‌طلبم که در نهایت یاس و دل تنگی از حقوق خود صرف نظر کردم و از این شهر رفتم. فردا به در حضرت عبدالعظیم به دعای وجود آن عدل محض مشغول و بعد از آن در حضرت معصومه علیها سلام یا سایر عتبات عالیات دعاگو خواهم بود.

از خداوند عزّ اسمه استدعا می‌کنم برای ظل الله اعوان و انصار دولت خواه و نوکر

دل سوز و ناصرملت و دولت که موجب نیک نامی و ازدیاد عمر و دولت و شوکت باشد برساند. از فضل خداوند متعال و حضرت ذوالجلال که ثانی و تالی آن ذات خجسته صفات همایون باشد تا از آن منبع عدل و انصاف عدالت‌ها را اخذ نموده مجری دارند.

الله الله من هولاء الامناء والوزراء (الله) الله فی الرعايا فانهم ودایع الرحمان و خزائن السلطان، و ما علينا الا البلاغ: اعدلوا هو اقرب للتقوی.

می‌ترسم این مظلومین از این درگاه مأیوس شوند و (رو) به درگاه قاضی الحاجات ببرند. نمی‌دانند که حضرت اقدس شهریاری تمام اوقات لیل و نهار خود را صرف رفاهیت عامه رعایا و قاطبه برابرا کرده، لیکن جمعی از بطالت و اغراض فاسده و خیالات کاسده در عهده تعویق می‌اندازند. از آه مظلومین باید ترسید. خداوند وجود اقدس شهریاری را در همه حال از عاهات و بلیات محافظت فرماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چنان که وعده دادم، در پی نامه‌ای که گذشت، نامه‌ای را نیز از مؤلف قوانین الاصول - مشهور به میرزای قمی - می‌آورم. روشن است که این عالم بزرگ، پیش از مرحوم ملا محمد صادق قمی در قم می‌زیسته است:

او، با ناصرالدین شاه معاصر بوده است؛ در حالی که زندگی میرزای قمی مربوط به آغاز سلسله قاجاریه است و شاید مخاطب نامه‌ای که خواهیم دید، آغا محمد خان قاجار - و نه فتحعلی شاه - بوده است! به هر روی با اندیشه در این دو نامه و در جمع بندی آن، شاید رازی از پرده برون افتد: راز دوگانگی فرهنگ و سیره‌ی عالمان دین، در ارتباط آنان با سلاطین!

اینک این شما و این نامه‌ای منسوب به میرزای قمی رضوان الله تعالی علیه.

شامل: سرگذشت‌ها، خاطرات و گزارشهای تحقیقی: تاریخی، سیاسی، اجتماعی، ادبی، و داستانها و خلاصه کتب و رسائل

نامه يك روحانی عالیقدر و پرهیز کار به پادشاه خود کامه و مقتدر قاجار

میرزای قمی (ابوالقاسم بن حسن گیلانی) صاحب قوانین، فقیه بزرگو و مشهور آغاز دوره قاجاری به خاطر موقع مهم اجتماعی و مقام رفیع علمی و دینی خود سخت مورد احترام دربار قاجار بوده و شاهان معاصر او به دستورات و درخواست های وی گردن می نهاده اند. فتضلی شاه دومین پادشاه سلسله مزبور نسبت به او اظهار ارادت می نموده و توضیح فرورنی بسیارشان می داده و بیشتر سالها در قم به حضور او می شتافته است. چند نامه ای که از این شاه به میرزا در دست است به خوبی نمایاننده خصوصی است که وی نسبت به آن عالم جلیل مبدول می داشته. متن چند نامه میرزا نیز به او موجود است که همه در ارشاد و نصیحت وی نوشته شده و از آنهاست نامه مقبل و مبسوطی در اصول عقاید (روضات: ۱۶ چاپ اول) که مسوده امن آن در قم و نسخه های دیگری در مجلس (شماره ۵۲۴۸۱) و دانشگاه (۲۲۸۲) و سازمان لغت نامه دهخدا است.

آقا محمد خان سر سلسله قاجار هم با همه خودسری و ددمنشی به فقیه قم احترام می گذارده و به دستورات و درخواست های وی ارج می نهاده است. از او متن نامه ای به میرزا در مجله بررسیهای تاریخی (شماره ۱ سال چهارم) و کتاب بکصد و پنجاه سند تاریخی (۲۹۷ - ۲۸۰) نشر شده که در آن به نامه ها و نصایح پیشین وی اشارت رفته، و از برخی دستورات و خواسته ها که انجام گردیده یاد شده است.

متنی که در اینجا نشر می گرد در ارشاد نامه ای است از میرزا برای همین پادشاه که میرزا برای جلب نظر او آن را با ملاحظت بسیار نگاشته و در حد خود نوعی (النصیحة الملوكه) است او ضمن بیان وظایف پادشاه مساله «جبر و اختیار» را هم به اجصال مورد بحث قرار داده و «جبر» را پاسخ گفته است. نشر ادبی آغاز نامه چنان که دیده میشود تصنیفی و از نظر اسلوب ضعیف است و این بیشتر به خاطر آن است که میرزا می گوئیده به رعایت حال مخاطب از آوردن الفاظ منطقی خودداری و پرهیز کند و آن را هر چه بیشتر آسانتر و سهل الفهم تر بنگارد.

نسخه ای از این نامه در پایان مجموعه ای از مسودات رسائل مرحوم میرزا در قم است که اساس چاپ بوده و آن نسخه ای است که به ظن قوی برای فرستادن به حضور شاه از وی مسوده اصل به وسیله کاتب استنساخ شده، لیکن چون میرزا در چندین جای آن اصلاحاتی کرده و سطوری افزوده و در جایی نیز سطری چند را قم گرفته است آن را بر جای نهاده نسخه ای دیگر بسوی تقدیم به شاه فراهم آورده اند. در پایان این نسخه بسر خطی جدید با تاریخ ۱۲۲۸ یادداشتی افزوده شده که نویسنده آن مخاطب نامه را فتضلی شاه پنداشته، و این بیاداست که خطاست.

فطره ای می چشید، و بر عه ای دیگر از باده غفلت و بی خبری ندخی می نوشید، تا این که مدت عمر بی نمر و زندگانی بی اثر به چهل رسید که جناب سید البشر صلی الله علیه و آله در آن فرموده که:

لغفا ورق بزید

می رساند که: چون این حقیر در اوایل شباب از نفضات رزق و هاب در جرگه محصلان علوم دنییه درآمد، و برخی از ایام عمر در خدمت پیشروان این مسلک به سر آمد، و به قدر مقدور در مجادله شیطانیه و مجاهده نفسانیه می کشید و گاهی از مشرب هدایت

بسم الله الرحمن الرحیم

راد گم کرده بیابان خطایا و جرایم، و کشتی شکست خورده طوفان دریای ماتم، با کمال انفعال از قیام اعمال، و اعتراف به منقصت در جمیع اقوال و افعال، و سیر و سرگردانی در کیفیت مبداء و مال، به عرض اعلی